مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات ، شماره ۱۸ ، زمستان ۱۳۹۸جلد۲، ص ۳۶-۲۶
http://www.jrse.ir

سزا گرایی در مجازات اشخاص حقوقی بزهکار

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال پنجم)
شماره ۱۸ / زمستان ۱۳۹۸ / ص ۳۶-۲۶

خادم حسین حبیبی[۱]

[۱]گروه حقوق جزا و جرم شناسی، دانشکده حقوق، مرکز آموزش عالی اهل بیت (ع)، تهران،ایران

نویسنده مسئول:

خادم حسین حبیبی

چکیده

در خصوص فلسفۀ مجازات، دیدگاه‌های متعددی مطرح گردیده است که می‌توان آنها را در دو گروه پیامدگرا و پیشینه‌گرا جای داد. پیامدگرایان کیفر را تنها از جهت سودمندی آن می‌پذیرند. در مقابل؛ پیشینه‌گرایان معتقد به حسن ذاتی مجازاتند. پرکاربردترین رویکرد پیشینه‌گرا؛ نظریه‌ای موسوم به سزاگرایی است. این اندیشه قدمتی برابر با تاریخ حیات اخلاق داشته است. سزاگرایان در منطق کیفری خود بیش از آنکه به دنبال تکیه بر دریافت‌های عقلانی از فلسفۀ کیفر باشند؛ به اشراق فطری و اخلاقی خویش تمسک می‌نمایند. از نگاه ایشان نظم اخلاقی را باید بر همه چیز تقدم بخشید و آنگاه که بزهکار به واسطۀ ارتکاب رفتاری مخالف با اصول اخلاقی کیان این نظم را به مخاطره می‌اندازد؛ اجتماع با ابزار کیفر به تقابل با این رفتار خواهد پرداخت. مکافات‌گرایان با مردود انگاشتن رویکردهای پیامدگرا به فلسفۀ کیفر، که از مجازات تعریفی ابزارگرایانه ارائه می‌دهند؛ کیفر را دارای حسن ذاتی دانسته و بر این باورند که مجازات، پاسخی طبیعی در برابر ارتکاب رفتار خلاف اخلاق است. ایشان بر این اعتقادند که نهاد مجازات، نقشی را در جریان تکامل نظم آرمانی ایفا می‌نمایند و معرفت به چیستی فلسفه کیفر نیز از رهگذر شناخت همین نقش میسور خواهد بود. عدم توجه مکافات‌گرایان به واقعیات کارکردی پدیدار مجازات در نظم متعارف، ابهامات قابل توجهی را در خصوص این اندیشه موجب گردیده است.

واژگان کلیدی: فلسفه مجازات، اشخاص حقوقی، سزاگرائی، فایده گرائی.

مقدمه

در شناخت فلسفهٔ کیفر؛ دیدگاه‌های بسیاری ارائه گردیده که هر یک از زاویه‌ای به بررسی ماهیت مجازات پرداخته‌اند. دیدگاه غایت‌گرا به تبیین مشروعیت کیفر از رهگذر سودمندی حاصله از آن پرداخته است. لیکن در تقابل با این رویکرد می‌توان به اندیشه مکافات‌گرا اشاره نمود که معتقد به مشروعیت ذاتی کیفر است از زمان پایبندی جوامع بشری به اصول اخلاق،سزاگرایی نیز به عنوان رویکردی مطرح در فلسفهٔ کیفر، همواره مورد توجه حقوقدانان و قانونگذاران بوده است. در چهارچوب های نظری این اندیشه، اصول اخلاقی از اهمیتی بسزا برخوردارند. در حقیقت از دیدگاه مکافات‌گرایان، طبیعت، نظمی فرابشری را برای انسان به ارمغان آورده است که مبتنی بر اصول و مفاهیم اخلاقی می‌باشد. انسان نیز به حکم فطرت خویش همواره در پی دستیابی به این نظم متعالی و تحقق آرمان سعادت برای خود بوده است. به دنبال همین آرمان‌گرایی است که بشر تلاش نموده تا به هر شیوه از این نظم آرمانی پاسداری نماید.

از زمان پایبندی جوامع بشری به اصول اخلاق، سزاگرایی نیز به عنوان رویکردی مطرح در فلسفه کیفر ، همواره مورد توجه حقوقدانان و قانونگذاران بوده است. در حقیقت از دیدگاه سزاگرایان، طبیعت، نظمی فرا بشری را برای انسان به ارمغان آورده است که مبتنی بر اصول و مفاهیم اخلاقی می باشد. انسان نیز به حکم فطرت خویش همواره در پی دستیابی به این نظم متعالی و تحقق آرمان سعادت برای خود بوده است. به دنبال همین آرمان گرایی است که بشر تلاش نموده تا به هرشیوه از این نظم آرمانی پاسداری نماید.

با توجه به آنچه گذشت؛ اینکه مجازات اشخاص حقوقی را بر مبنای کدامین دیدگاه می توان قابل توجیه شناخت نگارنده را بر آن داشت تا به تحلیل موضوع در این مقاله بپردازد. از این رو در قسمت (الف) به فلسفه کیفر برای جرم یا مجرم، در بخش (ب) رویکرد کیفر اشخاص حقوقی از منظر سزاگرایی و در قسمت (ج) رویکرد منفی به هدف سزاگرایی در کیفر اشخاص حقوقی را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

الف) فلسفه کیفر برای جرم یا برای مجرم؟

فلسفه به معنای حکمت، تفکر و تعمق و تفنن در مسائل علمیه... است که در مبادی و حقایق اشیاء و علل وجود آنها بحث می‌کند. با تکیه بر این تبیین؛ فلسفه را می توان روش و یا علم تعمق در چیستی و چرایی دیگر موضوعات دانست. هر گاه که واژهٔ فلسفه به کلمه یا عنوان دیگری مضاف شود؛ مقصود درک چیستی، رسالت و هدف مضافالیه است. بنابراین، هدف از طرح اصطلاح »فلسفهٔ مجازات« کنکاش در خصوص رسالت و کارکرد کیفر است. فیلسوفان و کیفرشناسان بسیاری وارد قلمرو شناخت مجازات گردیده، دیدگاه‌های متنوعی در این باب پدید آورده اند. اندیشه کیفری دانشمندانی چون کانت، هگل و... را می‌توان در این شمار دانست. با وجود این تنوع؛ آنچه تمامی نگرش‌های فلسفی به کیفر را با یکدیگر پیوند می‌دهد؛آرمان‌گرایی در این حوزهٔ شناخت است. در حقیقت، فیلسوفان کیفری هر یک دارای گونه‌ای جهان بینی آرمان‌گرا بوده، در پی ترسیم نظمی آرمانی می‌باشند. به همین جهت، از نگاه ایشان تمامی مفاهیم و پدیدارهای موجود در زندگی بشر، نقشی را در جریان تکامل این نظم آرمانی ایفا می نمایند. پدیدار مجازات نیز از همین رهگذر مورد توجه قرار گرفته است. اندیشهٔ فیلسوفان آرمان‌خواه عموماً در دو طبقهٔ پیامدگرا و پیشینه‌گرا قرار می‌گیرد(کاتینگهام، ۱۳۸۴: ۱۴۹). پیامدگرایان در منطق کیفری خویش خصیصهٔ مدنی مجازات (سودمندی اجتماعی مجازات) را مورد توجه قرار دادهاند. به تعبیر دیگر، ایشان بر این باورند که پدیدار کیفر تنها از آن جهت که سودمند است قابل اجرا می‌باشد. اندیشمندانی که به توجیه مشروعیت کیفر، از زاویهٔ سودمندی آن پرداخته‌اند؛ پیش از هر چیز حسن ذاتی مجازات را مردود می‌شمارند. آنها معتقدند که کیفر مستلزم تحمیل رنج و مشقت بر افراد است و از آنجا که تحمیل رنج و عذاب بر یک انسان، صرف‌نظر از ارتکاب رفتار خطا از سوی او امری ناپسند است؛ بنابراین نمی‌توان کیفر را ذاتاً نیکو دانست. از نگاه این حقوقدانان خصوصیت اصلاح‌گری مجازات، وجود آن را توجیه می‌نماید. بازدارندگی و ارعاب نیز جهت دیگری است که پیامدگرایان بر آن تکیه نمودهاند. در رویکرد پیامدگرا با پذیرش این باور که سرشت انسان لذت‌جو و رنج گریز بوده و تمامی تصمیم های او بر پایهٔ حسابگری سود و زیان استوار است؛ کیفر را به مثابهٔ عاملی بازدارنده تلقی نمودهاند. چرا که بزهکار پس از سنجش سود به دست آمده از جرم و زیان حاصله از تحمل مجازات، به دلیل نابرابری آن دو و فزونی زیان، از ارتکاب بزه سر باز می زند(نور بهاء، ۱۳۷۶: ۳۹۴).

۱- اشخاص حقوقی در برابر اشخاص حقیقی؟

در مورد ماهیت اشخاص حقوقی سال هاست که میان دانشمندان بحث های زیادی مطرح گردیده است و در این خصوص اختلاف نظرهایی وجود دارد[۱] . منشأ این اختلاف نظر را می توان به تفاوت دیدگاهای دانشمندان علوم اجتماعی در خصوص اینکه آیا جامعه یا جمع، مرکب حقیقی است یا اعتباری، نسبت داد. به عبارت دیگر آیا جامعه و جمع وجود اصیل و عینی دارد یا وجود اعتباری و انتزاعی (کاتینگهام، ۱۳۸۴: ۱۵۰). مهم ترین نظریاتی که راجع به ماهیت وجودی اشخاص حقوقی در برابر اشخاص حقیقی مطرح است، در ذیل به بررسی گرفته می شود:

۱-۱- نظریه مجازی (fiction theory)

به باور پیروان اصالت فرد[۲] که تنها انسان را موجود واقعی می داند، اجتماع جز تودۀ انسان ها نیست و نمی تواند موجود مستقل در برابر فرد به شمار آید؛ به این ترتیب شخصیت حقوقی ساخته ی قانون گذار است؛ فرضی است که به خاطر بهره برداری از منافع وجود این گونه اشخاص، قانون آن را می پذیرد و آثار حقوقی بر آن بار می کند (همان: ۲۸۸).

۱-۲ - نظریه واقعی

طرفداران این نظریه باورمند است که اشخاص حقوقی وجودی واقعی دارند، بنابراین لزومی ندارد دولت آن را به رسمیت بشناسد. بنیان گذار این نظریه آقای گیرکه می باشد باور به مجازی بودن اشخاص حقوقی ندارد بلکه وجود واقعی برای آنها قائل است. ریشه این نظریه بر می گردد به نظریه اصالت جمع [۳] که این نظریه را فلاسفۀ چون افلاطون و ارسطو مطرح کرده است(کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۴۱). در صورتی که برای اشخاص حقوقی وجود واقعی قائل باشیم، نتایج ذیل را به دنبال خواهد داشت:

یک) تعیین اهلیت و صلاحیت اشخاص حقوقی به دست مقنن نمی باشد؛ چون اشخاص حقوقی اهلیت دارند و اصل بر اهلیت آنها است.

دو) اشخاص حقوقی بدون دخالت دولت ایجاد می شود؛ و اشخاص حقوقی خود را بر دولت تحمیل می کند. به عبارت او برای حیات خود نیازی به شناسایی دولت ندارد و شناسایی دولت برای او هویت و شخصیت نمی دهد، بلکه شناسایی او صرف در حکم تصدیق است (خوش صحبت، ۱۳۸۸: ۲۹).

۱-۳ - نظریه اعتباری

ادراک اعتباری در مقابل ادراک حقیقی به کار می برند. ادراک حقیقی اکتشاف و انعکاس ذهنی واقع است. امّا اعتبارات فرض هایی هستند که ذهن به منظور رفع نیازهای حیاتی و ضروری زندگی، وضع می کند و جنبه قرار دادی و اعتباری دارد. ادراکات حقیقی تابع احتیاجات حیاتی و عوامل مخصوص زندگی نیست، ولی ادراکات اعتباری تابع احتیاجات ضروری و عوامل محیط است و با تغییر نیازها و عوامل محیط تغییر می کند (فرج اللهی، ۱۳۸۹: ۱۸۵).

---

[۱] . در خصوص نحوه شکل گیری شخص حقوقی شایان ذکر است ؛ شخص حقوقی از اجتماع عده ای از افراد (اشخاص حقیقی) که برای مقصود و هدف مشترکی فعالیت می نمایند تشکیل می گردد (مثل انجمن ها)، و یا از تخصیص اموال معینی برای اهداف معین تشکیل می گردد. (وقف در حقوق اسلامی) به چنین اشخاصی از این نظر شخصیت داده اند که بتوانند دارای حقوق و تکالیف گردند یعنی همان طور که ذکر شد، شخصیتی دارند متمایز از شخصیت تک تک اعضای تشکیل دهنده آن، مثلاً اسم یک شرکت با اسم اعضای آن فرق دارد.

[۲] . مکتب اصالت فرد (Individualism) مکتبی است که هدف نهایی شان سعادت فرد می داند، مطابق این نظریه فرد بخودی خود غایتی است. این دیدگاه ترکیب جامعه را از افراد یک ترکیب اعتباری می داند و باورمند است آنچه اصالت دارد فرد است. و تنها فرد است که واقعیت عینی می توان برای آن تعریف کرد. به موجب این نظریه، هدف قواعد حقوقی تأمین آزادی فرد و احترام به حقوق و شخصیت طبیعی او است. زیرا آنچه در عالم خارج وجود دارد انسان است. و اجتماع جز توده ی از انسان ها نیست.

[۳] . آنانی که به اصالت جمع باورمند هستند، جامعه را مرکب حقیقی و بالاتر از مرکبات طبیعی می دانند. اینها باور دارند که افراد انسانی، قبل از وجود اجتماعی هیچ هویت انسانی ندارند و انسان ها قطع نظر از وجود اجتماعی، حیوان محض می باشد که تنها استعداد انسانیت دارد. انسانیت انسان یعنی من انسانی، تفکر، اندیشه و عواطف انسانی و آنچه از احساسات، گرایش ها، اندیشه ها و عواطف که به انسانیت مربوط می شود، در پرتو روح جمعی پیدا می شود.

بنیان گذاران این نظریه را می توان برینز[4] و بکر [۵] خواند. اینها باور مند هستند که هر چند اموال اشخاص حقوقی ممکن است به مصارف خاص برسد ولی این اموال فاقد مالک است و باورمند است که تنها انسان می تواند صاحب حق باشد (همان). طرفداران این نظریه باور دارند که اعطای شخصیت به این اشخاص اعتباری است، چون هرگاه منظور از اعطای شخصیت برای این جمعیت ها به این هدف باشد که آنها دارای حقوقی شوند؛ مسلّماً مسأله ی حقیقی یا مجازی بودن شخص حقوقی امری است ساختگی و دارا شدن حق و یا قائل شدن حق به این گروه ها نمی تواند فرضی باشد.

۱-۴- رویکرد قوانین ایران و افغانستان در رابطه با ماهیت اشخاص حقوقی

یک) رویکرد حقوق ایران: هرچند در ایران اکثر حقوقدانان قائل به واقعی بودن شخص حقوقی هستند (صفار، ۱۳۷۳: ۱۴۵). دلیل آن را وجود بعضی از مصادیق اشخاص حقوقی همچون وقف و غیره می دانند که بدون اجازۀ دولت می تواند اهلیت حقوقی داشته باشند. ولی مواردی وجود دارد که دال بر عدم پذیرش نظریه واقعی بودن اشخاص حقوقی است. از جمله ماده ۵۸۴ قانون تجارت که صراحتاً دلالت براین دارد که تازمانی که این تشیکلات و مؤسسات در دفتر مخصوص ثبت نگردد، شخصیت حقوقی ندارند؛ بنابراین قانون و دولت است که به اینها شخصیت حقوقی می بخشد.

دو) رویکرد حقوق افغانستان: در قوانین افغانستان قرائن وجود دارد که دال بر قائل بودن شخصیت غیر واقعی نسبت به اشخاص حکمی (حقوقی) است. قانونگذار افغانستان در مادۀ ۳۲۷ قانون مدنی از اصطلاح «شخصیت معنوی» استفاده کرده است. مراد از شخصیت معنوی از نظر مفهومی به شخصیت قابل اطلاق است که در خارج دارای عینیت نباشد وصرف در عالم خیال و معنی قابل تصور باشد و لذا نمی توان واقعی بودن شخص حقوقی را توجیه کرد. از طرفی استفاده از کلمه حکمی نیز می تواند قرینه ی برای اعتباری بودن شخص حقوقی باشد. چون حکم در معنی اعم خود به معنای قانون نیز بکار رفته است؛ کما اینکه در شریعت نیز به معنای قانون شرعی که شامل حکم وضعی و تکلیفی می شود، بکار رفته است (لنگرودی، ۱۳۹۲: ۲۴۳). بنابراین استفاده از این کلمه می تواند دلالت بر این داشته باشد که این نوع جمعیت ها تا زمانی که قانون به آنها شخصیت قائل نشود، دارای شخصیت حقوقی آن گونه که بتواند طرف حق و تکلیف قرار گیرد، نیست.

با این وجود موارد و مصادیقی نیز وجود دارد که اشخاص حقوقی بدون شناسایی از طرف دولت واجد شخصیت حقوقی شناخته شده است؛ که از آن جمله می توان به نهاد وقف اشاره کرد. ماده ۳۴۴ قانون مدنی افغانستان بدون اینکه وجود وقف را منوط به شناخت آن از طرف دولت بداند، آن را دارای شخصیت حکمی دانسته است. همچنان در ماده ۱۸۰ قانون تجارت بدون اینکه وجود آن را منوط به ثبت آن در دفتر رسمی نموده باشد، آمده است که «شرکت های تجارتی دارای شخصیت حقوقیه می باشد». با در نظر داشت مواردی که به بررسی گرفته شد، شاید بتوان ادعا کرد که برای غیر واقعی دانستن اشخاص حقوقی قرائن بیشتری وجود دارد.

۲- سود گرایی اشخاص حقوقی و سود گرایی مجازات

فایده و نفع اجتماعی یکی از مبانی مورد توجه حقوق کیفری در تعقیب و مجازات مجرمین است. به این معنی که تعقیب بزهکاران و مجازات آنها تنها به این دلیل قابل توجیه است که منافع جامعه حکم می کند که در برابر مجرمین ایستاده و آن ها را به سزای اعمال خود برسانیم (جان کلی، ۱۳۸۲: ۱۸۰). در این چارچوب حتّی عدالت و اخلاق نیز وجهی نداشته و چندان مورد توجّه نیستند. آنچه مهم است بر آوردن منافع جامعه و حمایت از مصلحت هایی است که اجتماع برای خود تدارک دیده است.

توجیه نفع اجتماعی تنها برای پیشبرد اهداف سرکوبگرانه در خصوص اشخاص حقیقی مرتکب جرم نیست بلکه به نظر می رسد، این توجیه در مورد اشخاص حقوقی که نسبت به اشخاص حقیقی از قدرت زیان رسانی با لاتری بر خور دارند، پر رنگ تر است (حسنی، ۱۳۹۰: ۳۷۶). بر این مبنا مجازات اشخاص حقوقی تنها به دلیل تأمین اهداف آتی و نتایج سود مند آن توجیه می شود. به عبارت دیگر این دیدگاه مجازات را از جهت نظری فاقد جنبۀ انتقامی می شناسد و به فایده اجتماعی آن توجه دارد (نوربهاء، ۱۳۸۶: ۳۹۴).

---

4. Brinz
5. Bekker

۲-۱- بازدارندگی

ایده محوری ارعاب و بازدارندگی این است که ترس از اعمال ضمانت اجرای کیفری مرتکب را از تکرار (ارعاب خاص) و دیگران را (ارعاب عام)از ارتکاب جرم باز می دارد. برخی معتقدند هدف از مجازات اشخاص حقوقی صرفاً بازدارندگی است و اینگونه استدلال می نمایند که شخص حقوقی یک موجود غیر مادی است و فاقد قابلیت تحمل رنج ناشی از تقبیح اخلاقی و در نتیجه مصون از سزادهی است (حسنی، ۱۳۹۰: ۳۷۸). قانونگذار ایران نیز در ماده ی (۲۱) قانون مجازات اسلامی با دو تا چهار برابر کردن مجازات نقدی و در ماده ی (۷۴۸- تعزیرات) با سه تا شش برابر میزان کیفر نقدی قابل اعمال بر اشخاص حقوقی در قیاس با اشخاص حقیقی، در تقویت باز دارندگی این ضمانت اجرا تلاش کرده است.

۲-۲- اصلاح

هدف از اصلاح ایجاد روحیه اطاعت پذیری نسبت به قواعدی حقوقی از طریق اصلاح شخصیت بزهکار است تا بدین طریق تمایلی برای ارتکاب جرم نداشته باشد. به عبارت دیگر منطق باز پروری، که گاه از آن به عنوان باز اجتماعی ساختن تعبیر می شود، در صدد است تا با به کار گیری دسته ای از ضمانت اجراهای تأثیر گذار، موجبات پیش گیری از وقوع جرم را فراهم آورد؛ با این تفاوت که پیش گیری مورد نظر را نه از رهگذر ترس، بلکه از طریق بهبود رفتار و اصلاح شخصیت مجرم دنبال می کند(جعفری، ۱۳۹۱: ۱۰۹).
با این وجود مخالفت های با ایده اصلاح و باز پروری وجود دارد. دلیل آن نیز همواره این بوده است که چنین ایده ائی غیر قابل اعتماد است. و البته این تردید در خصیصه اصلاحی مجازات تنها به اشخاص حقیقی تعمیم می یابد. چه آنکه در مورد اشخاص حقوقی مجازات های نوین در سطح وسیع و کافی اعمال نشده است تا بتوان ارزیابی درستی از نقش اصلاحی آنها داشت. لیکن برخی با این استدلال که اشخاص حقوقی فاقد روح و روان اند قابلیت اصلاح و باز پروری آنها از طریق مجازات کاملاّ نفی نموده و احتمال داده اند که تنها توجیه مجازات اشخاص حقوقی باز دارندگی باشد(شریفی، ۱۳۹۴: ۲۶۰).[۶]

۲-۳- ناتوان سازی

ناتوان سازی ناظر به پیشگیری از وقوع جرم در آینده است و با ایجاد محدودیت هائی بزهکار را از ارتکاب جرم ناتوان می سازد. نظام های کیفری از گذشته تا کنون روش های مختلفی در خنثی سازی توان مجرمانه ی افراد خاطی را تجربه کرده اند. اعدام، قطع اعضای بدن، اخته و سترون کردن، به حبس افکندن و سایر مجازات های ناتوان ساز مشتمل بر محدود کردن حقوق و آزادی مجرم همانند سلب صلاحیت رانندگی و منع عبور و مرور ونظارت الکترونیکی جلوه هایی از واکنش های ناتوان کننده اند(فلچر، ۱۳۹۲: ۶۸) .
حقوق کیفری می بایست از تکرار جرم توسط اشخاص حقوقی که کوششهای انجام شده به منظور انطباق پذیری مجدد آنها با شکست مواجه شده است، جلوگیری نماید و از طرف دیگر در مقایسه با اشخاص حقیقی، ناتوان سازی اشخاص حقوقی از تکرار جرم به دلیل در اختیار داشتن قدرت و منابع خطر به ویژه آن اشخاصی که بر ادامه ی رویه و سیاست سازمانی قانون شکنانه ی خود مصر هستند، اهمیتی مضاعف می یابد. انحلال آن دسته از اشخاص حقوقی که با هدف مجرمانه بنیان نهاد شده اند، تعطیلی موقت، ممنوعیت از انجام فعالیت های حرفه ای یا اجتماعی[۷]، ممنوعیت از جلب پس اندازهای عمومی[۸] و...، جلوه هایی واکنش های ناتوان کننده ی قابل اعمال بر اشخاص حقوقی به شمار می روند که در بندهای مختلف ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی و ماده ۹۶ قانون جزای افغانستان اشاره شده است[۹].

---

[۶] . این استدلال پذیرفتنی نیست؛ زیرا این واقعیت که اشخاص حقوقی به شیوه افراد انسان قابل اصلاح نیستند لزوماً بدین معنا نیست که بطور کلی قابلیت اصلاح و باز پروری را نداشته باشند. بعکس نسبت به اشخاص حقوقی ممکن است امید بیشتری به اصلاح آنها وجود داشته باشد. در واقع از طریق اعمال مجازات های نوین و متنوع همچون انتشار حکم محکومیت و تعلیق مجازات توأم با شرایط اصلاح مدار از قبیل ایجاد و اصلاح بر نامه انطباق با قوانین، سیستم انضباطی و اصلاح وضعیت جرم زا می توان اصلاح و باز پروری ساختار اشخاص حقوقی را انتظار داشت.

[۷] . بند (پ) ماده ی ۲۰ قانون مجازات اسلامی.

[۸] . بند (ت) ماده ی ۲۰ قانون مجازات اسلامی.

[۹] . ماده ۹۶ قانون جزای افغانستان: (۱ اشخاص حکمی به استثنای موسسات، دوایر و تصدیهای دولت از جرایمی که ممثلین ، روسا و و کلای آن در اثنای اجرای وظیفه بنام و حساب اشخاص حکمی مرتکب می گردند، مسئول شناخته می شوند. ۲ محکمه نمی تواند شخص حکمی را بغیر از جزای نقدی مصادره و تدابیر امنیتی پیش بینی شده در این قانون محکوم نماید. ۳ در صورتیکه قانون جزای اصلی را غیر از جزای نقدی برای جرمی که ارتکاب گردیده است پیش

۲-۴- حمایت از بزه دیده

یکی از معیار های طبقه بندبی جرایم در جرم شناسی معیار «بزه دیده» است. به این معنا که بزه دیده و قربانی جرم راهنما و معیاری برای تفکیک جرایم از یکدیگر است. برخی از جرم شناسان سعی کرده اند بر اساس معیار مذکور، جرایم را به چهار دسته تقسیم کنند: جرایم دارای بزه دیده واقعی، جرایم دارای بزه دیدهٔ فرضی و اعتباری، جرایم دارای بزه دیدهٔ بالقوّه و جرایم بدون بزه دیده (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۹۰: ۲۲۴۷). جرایم که اشخاص حقوقی مرتکب می شوند بی تردید بزه دیده دارند و لذا نمی توان آن ها را در دستهٔ اخیر قرار داد. امّا نکته مهمّی که باید در این خصوص مورد توجه قرار داد آن است که معمولاً تعداد بزه دیدگان این جرایم بسیار زیاد است (ویلیام،۱۳۸۲: ۲۷۱). طبیعتاً در ارتکاب جرم کلاهبرداری توسط مدیران یک شرکت بزه دیدگان آن واقعی و با تعداد زیاد است. اما در ارتکاب جرم اختلاس بزه دیدگان فرضی و اعتباری زیادی وجود خواهند داشت(جعفری، ۱۳۹۵ : ۱۵). در این گونه جرایم بزه دیدهٔ واقعی که شاکی باشد وجود ندارد امّا در حقیقت همهٔ مردم یا تعداد زیادی از آنها بزه دیده هستند. ارتکاب جرمی مثل اختلاس یا اخلال در نظام اقتصادی منافع آحاد جامعه را به خطر می اندازد امّا هیچگاه کسی در این خصوص شکایت نمی کند.

تعداد زیاد بزه دیدگاه جرایم اشخاص حقوقی انگیزهٔ مناسبی است که قانونگذار در این خصوص سیاست کیفری منحصر به فردی را در پیش بگیرد. به همین دلیل جرایم و مجازات هایی که در قلمرو فعالیت های اشخاص حقوقی پیش بینی می شود باید با در نظر گرفتن این ویژگی و با هدف کاستن از تعداد بزه دیدگان طرّاحی شود؛ زیرا منفعت اجتماعی در گروه آن است که نه تنها اعتماد عمومی به اشخاص حقوقی را بیشتر کنیم بلکه مراقب باشیم که عدهٔ زیادی بزه دیدهٔ جرایم این اشخاص قرار نگیرند.

۳. توجیه کیفر برای جرم در برابر توجیه کیفر برای مجرم

در این قسمت به این پرسش اساسی پاسخ داده می شود که اساساً ضرورت توجیه و استدلال در راستای مشروعیت کیفر، ناشی از چیست؟ به بیان دیگر، فلسفه وجودی مجازات چیست؟

واقعیت این است که اجرای مجازات همواره با نوعی سلب حق همراه است؛ مانند اعدام و شلاق که موجب سلب حیات و نیز سلب سلامت انسان شده و زندان نیز حق آزادی را از انسان سلب می نماید. گونه های دیگر مجازاتها نیز هریک نوعی محرومیت از حق به شمار می آید. علاوه براین، مجازات، تحمیل عمدی درد و رنج بر انسانهاست. بنابر این، ضروری است که انجام چنین اقداماتی علیه منافع و حقوق انسانها توجیهی متقاعد کننده به همراه داشته باشد. در این خصوص تبینهای متفاوت برای اقدامات کیفری در جامعه ارائه شده است که می توان آنها را در دو گروه پیامد گرا و پیشینه گرا جای داد. دیدگاه پیامدگرا به تبیین مشروعیت کیفر از رهگذر سود مندی حاصله از آن و توجه به شخصیت مجرم پرداخته اند که در قالب سه نظریه زیر بیان می شود:

۱. از جمله برخی، کیفر علیه مجرمان اجرا می شود تا **موجب پیشگیری از ارتکاب جرم** در آینده از سوی آنها و سایر کسانی که ظرفیت ارتکاب جرم را دارند، گردد. (ارعاب عام و خاص). افلاطون در فصل ششم از کتاب «قوانین» اظهار می دارد: «افراد را نباید به خاطر اشتباه گذشته شان مجازات کرد، زیرا وقتی عملی انجام شد نمی توان آن را به حالت اولیه برگرداند بلکه با دیدی به آینده، اعمال مجازات با هدف انزجار مجرم و دیگران از جرم به واسطه مشاهده مجازات انجام می گیرد»(کاتینگهام،۱۳۸۴ : ۱۴۹).
۲. برخی نیز معتقدند که مجازات اگر اثر بازدارندگی نداشته باشد، می تواند به گونه ای اجرا شود که امکان ارتکاب جرم از ناحیهٔ مجرم و ایجاد مزاحمت برای دیگران را از او سلب نماید. **(توان گیری از مجرم).**
۳. مجازات می تواند به عنوان روشی برای اصلاح، باز پروری مجرم تلقی شود **(اصلاح)**(کاتینگهام، همان).

لیکن در تقابل با این رویکرد ها می توان به اندیشه مکافات گرا اشاره نمود که معتقد است کیفر پاسخی طبیعی خطای فرد در قالب جرم ارتکابی می باشد **(سزادهی)**. براساس این نظریه، مطابق با نظر ارسطو، از لحاظ قضایی هدف اعمال مجازات ترمیم خطاهای گذشته و پاسخی طبیعی در برابر ارتکاب رفتار مجرمانه گذشته است (محمودی جانکی، ۱۳۸۸: ۶۷۳). موارد فوق شیوه های هستند که می تواند توجیه گر اعمال کیفر علیه بزهکاران باشد.

بینی نموده باشد ,این جزاها به جزای نقدی تعویض می گردد. ۴ محکومیت شخص حکمی به ترتیب فوق مانع تطبیق جزاهای پیش بینی شده این قانون در مورد شخص حقیقی مرتکب جرم نمی گردد.

ب) رویکرد کیفر اشخاص حقوقی از منظر سزاگرایی

برخلاف اندیشه های پیامد گرا که هدف کاستن از میزان جرایم را مشروعیت بخش اقدامات کیفری خویش می دانند؛ سزاگرایان در پی آنند که مجرمان آنچه را شایسته هستند دریافت نمایند. در واقع طبق این دیدگاه، عدالت، نقض قانون وتجاوز به اصول اخلاقی اقتضا می کند که مجرم به سزای عمل خویش برسد و الاّ تفاوتی بین کسی که هنجارها را پاس داشته و کسی که به نقض هنجارها روی آورده است وجود نخواهد داشت. بنابراین، لازم است جامعه تدبیری بیندیشد که از یک سو هنجارها برای همگان مشخّص باشد و از سوی دیگر هرگونه اقدام به نقض ارزش ها و هنجارها با پاسخی در خور مواجه گردد. در این صورت، رفتار های شخص حقوقی نیز زیر نظر قرار داشته باشد. زیرا برخی از این رفتارها مغایر با مهم ترین ارزش های حاکم در عرصهٔ فعالیت های شخص حقوقی است و از این رو این ارزش ها را می بایست به عنوان هنجار از ضد ارزش ها جدا نمود و به قید ضمانت اجرای کیفری التزام اشخاص حقوقی به آن ها را خواستار شد.

در ادامه ویژگیهای بنیادین سزاگرایی و تطبیق آن در پیش بینی کیفر برای اشخاص حقوقی را بررسی می نماییم:

۱- ویژگیهای بنیادین سزاگرایی

آمیختگی اصول بنیادین اندیشهٔ سزاگرایی با گرایش های اخلاقی، تلافی، عدالت استحقاقی، تناسب در مجازات، حفظ کرامت انسانی، پاسداری از حقوق متهمان و بزهکاران، تعادل، امحا یا الغاء، در توجیه مشروعیت کیفر را می توان جزو اساسی ترین خصیصهٔ این اندیشه دانست. در راستای درک هر چه بهتر اصول بنیادین سزاگرایی می بایست قرائت های گوناگون این اندیشه را به تفصیل مورد بررسی قرار داد. به دنبال همین مقصود؛ نخست به تفحص در رویکرد طبیعت گرایی ارسطو پرداخته، پس از آن به نگاه اخلاق مدار کانت به عنوان یکی از معتقدان به اندیشه سزاگرایی اشاره می نماییم. با گذر از دیدگاه های طبیعت گرا و اخلاق مدار، به بررسی اندیشه فیلسوف جبر گرا؛ هگل، خواهیم پرداخت که تفسیری متفاوت از سزا گرایی ارائه می دهد.

۱-۱- ارسطو

شاید بتوان **ارسطو** را نخستین فردی و نماینده برجسته سزاگرایی در جهان باستان دانست که تلاش نمود اجرای کیفر را ضابطه مند نماید. در اندیشه او همانند دیگر سزاگرایان: **الف)** آزادی اراده و پایبندی به اخلاق عناصری اساسی تلقی می شوند. از نگاه او بزهکار کسی است که با ارادهٔ آزاد فضلیت را رها نموده و رذیلت را بر گزیده است. **ب)** او جرم را عملی می داند که روابط متقابل را در جامعه انسانی از حالت اعتدال خارج نموده و موجبات تجاوز به حقوق انسان ها را فراهم آورده و برای اعاده وضع سابق و ایجاد تعادل مجدد در جامعه چاره ای جز کیفر بزهکار وجود ندارد(جعفری و ساداتی، ۱۳۹۱: ۶۵). **ج)** در اندیشه او به حکم عدالت و اخلاق، کیفر بزهکاران امری اجتناب ناپذیر است. و این حکم آن چنان گسترده و فراگیر است که در منطق او در خت و یا خنجری که جرم به وسیلهٔ آن واقع شده است فارغ از مسؤولیت کیفری نمی باشد. **د)** ارسطو همانند دیگر طرفداران حقوق طبیعی و فطری، مبنای حقوق را در حوزه ای ورای ارادهٔ قانونگذارن جستجو می کند. در این دیدگاه قواعد طبیعی حاکم بر زندگی اجتماعی برتر از ارادهٔ حاکمان و غایت مطلوب انسان است و قانونگذار باید تلاش کند تا آنها را بیابد و در تدوین قواعد راهنمایی خود قرار دهد. او همانند کانت، عقل بشر را ابزاری برای کشف این قواعد آرمانی و مطلوب می داند. بنابراین او معتقد است که هدف حقوق، تأمین سعادت همگانی است. سعادت همگانی تنها به یاری عدالت میسر خواهد گردید و کیفر نیز مسیری برای پاسداری از فضیلت عدالت در جامعه است (آقایی، ۱۳۸۶: ۷۶) .

۲-۲- کانت (الزام اخلاقی)

کانت فیلسوف اخلاق محور است و جملات او مانند احکام دینی و وحی مانند نقل شده مانند آنکه: هر مجرمی باید مجازات شود، هرکس باید به سزای عمل خود برسد و نباید به هیچ دلیل دیگری از جمله کسب فایده، مجازات کرد. اینکه یک نفر بمیرد به از آن است که کل بشریت نابود شوند. اگر عدالت قانونی نابود شود دیگر زنده ماندن بشریت در روی زمین به چیزی نمی ارزد.

جملات فوق این سوال را در ذهن انسان خلق می کند که چرا مجازات «سزای» مجرم است؟ چرا مجرم به سزای خود برسد؟ چرا دلیل دیگر نادرست است؟ کانت اینگونه پاسخ می دهد: عدالت چنین اقتضا می کند، انسان هدف فی نفسه است وفایده گرایی او را به ابزار بدل می کند. امّا بازهم این سوال خلق می شود که کدام عدالت؟ چرا عدالت چنین اقتضا می کند؟ چرا انسان هدف فی نفسه است؟ ملاک تشخیص عادلانه و غیر

عادلانه چیست؟ پاسخ مهم کانت این است که قانون سزادهی یک امر مطلق است، و انگاه برای فهم معنای امر مطلق باید به بخش های دیگر اخلاقی کانت و روش معرفتی او مراجعه شود(پاپکین و آوروم، ۱۳۷۵: ۵۵). به بیان دیگر دیدگاه کانت را می توان در چند محور زیر خلاصه نمود: **الف)** به نظر او زندگی اجتماعی بدون اخلاق و عدالت بی معناست. به همین سبب اگر پیشنهاد شود مجرمی را که محکوم به مرگ شده با این شرط که موافقت کند در صورت زنده ماندن آزمایشهای خطرناکی در مورد او انجام گیرد، آزاد بگذاریم، چه پاسخی خواهیم داد؟ به نظر او اگر چنین پیشنهادی از طرف دانشکدهٔ پزشکی به دادگاهای دادگستری شود، با تحقیر و تمسخر رد خواهد شد. زیرا اگر بتوان عدالت را در مقابل هرگونه عوضی به معاملهٔ پایاپای گذاشت، دیگر عدالت نخواهد بود (صانعی، ۱۳۸۸: ۶۱). **ب)** جرم تعرض به نظم اخلاقی است. به همین دلیل است که مجازات در احیای اصول اخلاقی مورد تعرض، دارای حسن ذاتی می باشد. به تعبیر دیگر تکلیف مجازات را قانون عدالت و اخلاق بر دوش ما خواهد گذاشت(خسرو شاهی، ۱۳۸۰: ۱۶۲). **ج)** مجازات نباید هیچ گاه به عنوان ابزاری برای مصلحت مجرم یا جامعهٔ مدنی به کار گرفته شود، بلکه فقط باید بر این مبنا بر مجرم تحمیل گردد که او جرمی مرتکب شده است و از هرگونه فایده اجتماعی و فردی به عنوان پیامدی برای مجازات باید دوری جست و وای به حال کسی که با تمسک به یاوه های اصالت سودمندی، سهمی در رهانیدن بزهکار از مجازات داشته باشد. **د)** تساوی در تعیین میزان کیفر از دیگر اصول بنیادین سزاگرایی کانت است که بیان می دارد: خطار کار با ارتکاب رفتار ارادی معارض اخلاق، پذیرفته است که به میزان تعرض خود متحمل کیفر گردد؛ یعنی اولاً شدت مجازات نباید کمتر از شدت جرم ارتکابی باشد و دوماً هیچ توجیهی برای تخفیف مجازات نمی باشد و خلاف عدالت است (جعفری، ۱۳۹۱: ۳۲).
پس در نتیجه می توان از دیدگاه کانت چهار ویژگی بنیادین برای سزاگرایی ذکر نمود: ۱. قانون سزادهی امر مطلق است. ۲. فاید گرایی مذموم است. ۳. سزادهی الزامی است. ۴. تناسب ضروری است.

۳-۳- هگل (الغا یا محو جرم)

شایع ترین تفسیر نظریه هگل از مجازات این است که منطق کیفری او، **رویکرد ابطال گراست** و معتقد است مجازات جرم را الغا می کند. بدین معنا وقتی مجرم مجازات می شود، مثل آن است که اصلاً جرم اتفاق نیفتاده و عملکرد جنایت منتفی می شود. منطق گیفری او از این رو سزا گرا است که از نگاه او در فرایند اجرای کیفر آنچه دارای اهمیت است اجرای مجازاتی برابر با ماهیت جرم جانی است. در نتیجه در در اندیشه او جایگاهی برای پیامد گرایانه دیده نمی شود. برخی نویسندگان اندیشه او را نفی نفی لقب داده اند. یعنی جرم نفی حق است و کیفر نفی جرم. پس کیفر آنچه را جرم نفی نموده است به حال پیشین بر می گرداند(هگل، ۱۳۷۸ : ۱۳۳). تفاوت که بین اندیشه کانت و هگل مشاهد می شود در این است که او همانند کانت خواهان برابری مطلق میان جرم و مجازات و چشم در برابر چشم باور ندارد. و از سوی دیگر مانند کانت مخالفت شدید با پیامدگرایان وسود گرایان نیز ندارد و بیان می دارد: خطر جرم نسبت به جامعه مدنی تعیین کننده بزرگی جرم است، امّا این کیفیت یا میزان، طبق شرایط اجتماعی متغیر است. پس نگاه او در تقابل با کانت عدالت را امری مطلق نمی داند و موافق شرایط زمانی ومکانی می تواند تغییر یابد. جامعه مدنی برای جرم واحد در زمان جنگ مجازات متفاوت با زمان صلح تعیین می کند. در نتیجه می توان مدعی شد که سزاگرایی هگل نوعی سزاگرایی اصلاح شده است؛ یعنی او همانند دیگر سزاگرایان جرم ارتکابی سابق اصل اساسی واکنش اجتماعی است، امّا در تعیین کیفر، امنیت جامعه مدنی بیش از خطای موجود در خود جرم اهمیت دارد. علاوه براین هگل با آثار ارعابی و اصلاحی مجازات مخالفتی ندارد که این امر با سزاگرایی محض کانت سازگاری ندارد(جعفری، ۱۳۹۱: ۳۵).

ج) رویکرد منفی به هدف سزا گرایی در کیفر اشخاص حقوقی

۱.   فقدان مبانی اخلاقی

در نگاهی سزاگرایان مجازات امری بدیهی تلقی می شود که تلاش زیادی برای توجیه آن لازم نیست. در حقیقت سزاگرایان هیچ گاه مجازات را به مثابه امری تلقی نمی نمایند که باید با توجه به نتایج شخصی و اجتماعی حاصل از اجرای آن ارزیابی گردد. مجازات در این اندیشه با اخلاق پیوند ی نا گسستنی پیدا می کند. مجازات انعکاسی از سرزنش اجتماعی علیه رفتار های نابهنجار و غیر اخلاقی مجرمان است که به صورت رسمی اعلام می شود.

سؤال ابتدایی در زیر بنایی این اندیشه آن است که این رویکرد تا چه میزان یک نظریه اخلاقی است؟ با فرض اینکه اجرای مجازات آثار سوء فردی واجتماعی به همراه داشته باشد و یا اینکه هیچ گونه فایده و ثمرهٔ اجتماعی برای مجازات تصور نشود، تا چه میزان می توان به اخلاقی بودن این رفتار کیفری باور داشت؟

نکته قابل ذکر دیگر آنکه در این رویکرد، آیا همهٔ قوانین کیفری که بر مبنای آنها مجازات تحمیل می شود، الزاماً اخلاقی هستند؟ به نظر می رسد که توافق کلی در این باب وجود دارد که رابطهٔ کیفر و اخلاق رابطهٔ تساوی نبوده و می توان عموم و خصوص من وجه دانست. یعنی به رغم پذیرش این نکته که بسیاری اعمال مجرمانه غیر اخلاقی هستند و اعمال مجازات نسبت به ارتکاب آنها می تواند توجیه اخلاقی داشته باشد، لیکن کم نیستند اعمالی که به لحاظ شکلی جرم محسوب می شوند، اما آنها را نمی توان غیر اخلاقی تلقی نمود. در مقابل نیز اعمالی غیر اخلاقی را می توان عنوان نمود که در سیاههٔ قوانین کیفری نیامده و جرم انگاری نشده اند. کسی که از نجات کودک خردسالی که در حال غرق شدن و یا در معرض تصادف است جلوگیری نمی کند، اخلاقاً قابل سرزنش است، در حالی که عمل او جرم محسوب نمی شود. فردی که برای نجات جان دوست خود که در وضعیت اضطراری است، قوانین رانندگی را رعایت نکرده و از چراغ قرمز عبور می کند اخلاقاً قابل سرزنش نیست، هرچند مرتکب تخلف شده است. به همین ترتیب، افرادی که در قالب اعمال غیر مجرمانه، مرتکب همسر آزاری و کودک آزاری شده یا اقدامات نژاد پرستانه انجام می دهند، غیر قابل مجازاتند.

مثالهای فوق را چگونه می توان با مبانی سزاگرا توجیه نمود؟ آیا مجازات اعمال اخلاقی و عدم مجازات اعمال غیر اخلاقی می تواند جایگاهی در اندیشهٔ فوق داشته باشد؟ و یا افرادی که با انگیزه شرافتمندانه، با جهل به حکم قانون ویا اشتباه در موضوع، مرتکب جرم، حتی جرم سنگینی مانند قتل می شوند، اخلاقاً قابل سرزنش نیستند تا مجازات آنها قابل توجیه باشد. در حالی که غالباً به لحاظ کیفری پاسخ گو و قابل مجازاتند(تبیت، ۱۳۸۴: ۲۵۶).

بنابراین برای توجیه اخلاقی مجازات؛ ناگزیر باید به آثار اجتماعی آن نیز نظر داشت. در قلمرو اخلاق بیش از هر چیز توجه به پیامدهای یک رفتار و تاثیر آن بر سلامت اخلاق و رفتار اجتماعی دارای اهمیت می باشد. حال چگونه می توان پیامدهای اخلاقی یک رفتار چون مجازات را نادیده انگاشت؟

۲. فقدان مبانی مذهبی

یکی از توجیه های مجازات در دیدگاه سزاگرایی، تهذیب معنوی مجرم می باشد. مطابق این برداشت، مجازات در توبه دادن و اصلاح معنوی و روحانی مجرم گناهکار، مؤثر است. چنین ایده هایی که بر تطهیر مجرم از گناه به واسطه مجازات ناظر است؛ تا حدود زیادی از اندیشه های مذهبی سرچشمه می گیرد.

بر دیدگاه مذهبی سزاگرایی نیز انتقاد هایی وارد شده است؛ از جمله این دیدگاه براین فرض مبتنی است که توبه و اصلاح از خود مجرم ناشی می شود و جامعه فقط باید فرصت جبران را برای مجرم فراهم آورد؛ نه اینکه از او بخواهد یا اصرار ورزد که با مجازات شدن، اصلاح شود. از طرفی در مواردی که مجرم، بر صحت اخلاقی عملش اصرار دارد، این توجیه کارایی ندارد؛ مثلاً در خصوص مجرم های سیاسی که با اعتقاد به مشروعیت عمل شان مرتکب جرم می شوند، ایده اصلاح معنوی، به شکست محکوم است؛ چرا که با هیچ مجازاتی نمی توان چنین مجرمی را توبه داد (همان).

۳. رویکرد سود انگارانه به شخص حقوقی

با توجه به ویژگیهای بنیادین سزاگرایان، برخی حقوقدانان معتقدند که هدف سزاگرایی در قبال اشخاص حقیقی قابلیت اجرایی دارد ونه حقوقی؛ زیرا موجوداتی از تقبیح و سرزنش اخلاقی رفتار مجرمانه ی خود رنج می برند که صاحب روح و جسم باشند و پیام مجازات را درک کنند. از آن جا که صفت های مذکور مستتر در اشخاص حقیقی است و نه حقوقی، مجازات اشخاص حقوقی که چیزی بیش از یک ساختار حقوقی نیستند، هدف مورد اشاره را تأمین نمی کند. بنابراین براساس این دیدگاه که چرایی مجازات اشخاص حقوقی را بر مبنای نکوهش اخلاقی بیان می کند، به مثابه ی اندیشه ی مردمان قرون وسطی می ماند که قائل به محاکمه، سرزنش و مجازات حیوان ها و حتی اشیاء بودند. بر فرض پذیرش مسؤولیت کیفری اشخاص حقوقی بر اساس ضرورت اجتماعی تنها هدف مجازات این اشخاص براساس دیدگاه پیامد گرا و بازدارندگی است و ضمانت اجراها قابل اعمال در حق آنها باید با همین رویکرد، هدف گذاری شوند.

نتیجه گیری

با توجه به ماهیت مستقل اشخاص حقوقی و هم چنین واقعیات اخلاقی و اجتماعی می توان همزمان سزاگرا و پیامد گرا بود و برخلاف نظر برخی، آن را متوقف به هدف باز دارندگی ننماییم. زیرا اگر صرفاً سزاگرائی مجازات اشخاص حقوقی بزهکار هدف قرار گیرد حقوق کیفری را از انجام رسالت خود در بر آورده ساختن نیازهای اجتماعی تهی خواهد نمود و در نقطه مقابل فایده گرایی و توجه به منافع آتی مجازات اشخاص حقوقی بزهکار نیز منجر به استفاده ابزاری از آن و نادیده گرفتن محتوای اخلاقی حقوق کیفری می گردد. بنابراین با توجه به این که اشخاص حقوقی به اعتبار قوه ی عاقله و بر پایه ی ریسک های محاسبه شده و با اهتمام به اصل هزینه- فایده مرتکب جرم می شوند، پیش بینی ضمانت اجراهایی که قادر به افزایش هزینه ی جرم باشند، می تواند به منصرف کردن آن ها از ارتکاب جرم بی انجامد. همچنین در قبال ارتکاب جرم، موضوع قابل سرزنش، همانا رویه و فرهنگ جرم خیز اشخاص حقوقی است و نظام عدالت کیفری با توسل به ضمانت اجراهای سزادهنده، چنین فرهنگی را مورد تقبیح قرار می دهد. به همین ترتیب، با اجرای ضمانت اجراهای اصلاح کننده ی شیوه ی مدیریت و ترمیم کننده خط مشی می توان اشخاص حقوقی را مورد اصلاح و باز پروری قرار داد.

به این تریب باید با سنجیده و تنوع ضمانت اجراهای کیفری متناسب با وضعیت خاص هر یک از اشخاص حقوقی همانند موقعیت، وضعیت مالی ونوع رفتار مجرمانه شخص حقوقی، یک سیاست راهبردی برای تحقق هدف های مجازات نگریست.

منابع

۱. آقایی، مجید، مکاتب کیفری، چ ۱، تهران، انتشارات خرسندی، ۱۳۸۶.
۲. پاپکین، ریچارد و آوروم استرول، کلیات فلسفه، ترجمه و اضافات سید جلال الدین مجتبوی، چ ۱۱، ۱۳۷۵.
۳. تبیت، مارک، فلسفه حقوق، ترجمهٔ حسن رضای خاوری، چ ۱، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۴.
۴. جان کلی، تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب، ترجمه محمد راسخ، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۲.
۵. جعفری، جعفر یزدیان، چرایی و چگونکی مجازات، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی،چ ۱، ۱۳۹۱.
۶. جعفری، جعفر یزدیان، چرایی و چگونگی مجازات، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۱.
۷. جعفری، عبدالرضا و ساداتی، سید محمد جواد، سزاگرایی در فلسفه کیفر، پژوهشنامه حقوق کیفری، سال سوم، ش ۱، ۱۳۹۱.
۸. جعفری، مجتبی، مبانی و اصول مسؤولیت کیفری اشخاص حقوقی در قانون مجازات اسلامی ایران، پژوهشنامه حقوق کیفری، ش ۱۴، ۱۳۹۵.
۹. حسنی، محمًد حسن، فلسفه مجازات اشخاص حقوقی بزهکار؛ فایده گرایی- سزاگرایی، ضمیمهٔ مجلًه تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، یاد نامه شادوران دکتر رضا نور بهاء، ۱۳۹۰.
۱۰. خسروشاهی، قدرت الله، فلسفه قصاص از دیدگاه اسلام، چ۱، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۸۰.
۱۱. خوش صحبت، مجید، مسؤولیت جزایی اشخاص حقوقی در ایران و اسناد بین المللی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، ص ۲۹.
۱۲. شامبیاتی، هوشنگ، حقوق جزای عمومی، ج ۲، انشتارات مجد، چ ۱۶، ۱۳۸۹.
۱۳. شریفی، محسن، مسؤولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق ایران و انگلستان، تهران، میزان، چ۱، ۱۳۹۴.
۱۴. صانعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، ج۲، چ ۲، تهران، طرح نو، ۱۳۸۸.
۱۵. صفار، محمد جواد، شخصیت حقوقی، نشردانا، ۱۳۷۳.
۱۶. فرج اللهی، رضا، جرم شناسی و مسؤولیت جزایی، تهران، نشر میزان، چ ۱، ۱۳۸۹.
۱۷. فلچر، جورج پی، مفاهیم بنیادین حقوق کیفری، ترجمه سید مهدی سید زاده ثانی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه علوم رضوی، ۱۳۹۲.
۱۸. کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، ج ۱، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸.
۱۹. کاتینگهام، جان، فلسفه مجازات، ترجمه ابراهیم باطنی و محسن برهانی، فصلنامه فقه و حقوق، سال اول، ش ۴، ۱۳۸۴.
۲۰. لنگرودی، جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، چ ۲۲، ۱۳۹۲.
۲۱. محمودی جانکی، فیروز، نظام کیفری دهی؛ هدف ها و ضرورت ها، تازه های علوم جنایی، ج ۱، تهران، میزان، چ ۱، ۱۳۸۸.
۲۲. نجفی ابرند آبادی، از جرم شناسی تا آسیب شناسی، ضمیمه مجلّه تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی؛ یاد نامه شاد روان دکتر رضا نور بهاء، ۱۳۹۰.
۲۳. نمامیان، پیمان، مسؤولیت جزایی اشخاص حقوقی در قبال سیاست تقنینی ایران، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، شماره ۶۶، ۱۳۸۷.
۲۴. نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، تهران، داد آفرین، ۱۳۸۶.
۲۵. ویلیام، کاترین، تأملی بر بزه دیدگی و انواع آن، ترجمه علی صفاری، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۲۸، ۱۳۸۲.
۲۶. هگل، گئورگ ویلهم فر دریش، عناصر فلسفه حق، ترجمه مهبد ایرانی طلب، چ ۱، پروین، ۱۳۷۸.